

جلسه اول: نظری اجمالی به آراء آدام اسمیت و دیوید ریکاردو

جلسه‌ی امروز را به یاد دو بانوی کارگر که در جریان آتش‌سوزی هفته‌ی گذشته در خیابان جمهوری کشته شدند آغاز می‌کنم.

دوره‌ی کنونی به جای چهارجلسه پنج جلسه خواهد بود. علت عمده آن این است که در جلسه‌ی کنونی می‌خواهم به اجمال درباره‌ی وضعیت اقتصادی و تاحدی تاریخی سده‌ی هجدهم به ویژه در انگلستان و سپس اقتصاد سیاسی پیش از مارکس به ویژه نظرات آدام اسمیت و دیوید ریکارد توضیحاتی بدهم. در کتاب سرمایه بارها و بارها از این دو اقتصاددان نقل قول آورده شده و خود تاریخ اقتصاد سیاسی نشان می‌دهد که مارکس در آثار اولیه‌ی خود مانند دست‌نوشته‌ها تا گروندریسه و هر سه جلد سرمایه کوشش خود را معطوف به نقد نظرات آدام اسمیت و دیوید ریکارد و سپس انواع اقتصاددان‌های عامیانه و ضد ریکاردویی که پس از این دو متفکر سربر آوردند معطوف کرده بود. علاوه بر آن گام‌هایی که مارکس را به فراسوی اقتصاد سیاسی کلاسیک برد و گسست وی از برداشت ویژه‌ی آموزه‌های آن دقیقاً متکی بر مطالعه‌ی عمیق اقتصاد سیاسی دان‌ها پیش از خود وی بود. در بحث‌هایی که مارکس در نگارش سرمایه به رشته تحریر درآورده فرض بنیادی این است که خواننده با این پیش‌زمینه آشناست و اگر هم این آشنایی به معنای دقیق کلمه وجود نداشته، بستر فرهنگی خواننده‌ی آن زمان سرمایه فضایی را به وجود می‌آورد که وی دشواری زیادی در پیگیری بحث‌های مارکس در نقد اقتصاد سیاسی کلاسیک نداشت. اما خواننده‌ی غیرانگلیسی و به ویژه خواننده‌ی غیراروپایی و ایرانی با این موضوع اساساً درگیر است که محل نزاع کجاست و سنگ بنیادهایی که مارکس بر آن تکیه و سفر طولانی خود را آغاز کرد کجاست. بنابراین جلسه‌ی کنونی را به تعبیری باید مدخل یا مقدمه‌ای بسیار اجمالی برای آشنایی با اقتصاد سیاسی کلاسیک بدانیم. ما در جلسه‌ی بعدی برنامه‌ی اصلی خود را دنبال خواهیم کرد. بحث امروز من متکی بر دو کتاب نظریه‌های ارزش و توزیع از زمان آدام اسمیت نوشته‌ی موریس داب و نیز کتاب پیدایش اقتصاد مدرن اثر ویوین بروان است. به علاقه‌مندان خواندن کتاب ثروت ملل اثر آدام اسمیت ترجمه‌ی دکتر سیروس ابراهیم زاده و نیز اصول اقتصاد سیاسی و مالیات‌ستانی اثر دیوید ریکاردو با ترجمه حبیب‌الله تیموری را توصیه می‌کنم.

در سال ۱۷۷۶، آدام اسمیت پژوهشی درباره‌ی ماهیت و علل ثروت ملل را منتشر کرد. اغلب آدام اسمیت را «پدر» نظام اقتصادی می‌دانند، زیرا نخستین کتاب عمده درباره‌ی این موضوع را درست در لحظه‌ای از تاریخ انگلستان انتشار داد که به نظر می‌رسد نشانه‌های اقتصاد مدرن پدیدار شده‌اند. گمان می‌رود که آدام اسمیت، مسلح به بینشی پیشگویانه و متعهد به تحلیل عینی اقتصادی، مطالعه‌ی علمی نظام اقتصادی را آغاز کرده و مبشر عصر جدید اقتصاد مدرن، صنعتی و جویای سود بوده است. به این‌گونه، گمان می‌رود تغییرات اقتصاد سده‌ی هجدهم، در تغییرات همانند در اندیشه‌ورزی اقتصادی بازتاب یافته و هر دو فرایند چون پیش‌درآمدی روشن در تکامل‌های اقتصادی بعدی انقلاب صنعتی و فراتر از آن پنداشته می‌شوند.

با نگاه به گذشته، به نظر می‌رسد سده‌ی هجدهم لحظه‌ای است که آهنگ زندگی اقتصادی شروع به تندشدن کرده است. از نظر کسانی که در آن دوره زندگی می‌کردند و می‌نوشتند، این عصر «تجارت» بود، اوج یا تارک دوره‌ای طولانی از تکامل اجتماعی سلوک، قوانین و حکومت کشور و نیز نیروهای تولیدی و الگوهای مصرف آن. این ایده که جامعه تجاری است، شامل ملاحظات اجتماعی و نیز اقتصادی بود که در آن بر سرشت فرهیخته، و حتی آراسته‌ی، سلوک زمانه تأکید ورزیده می‌شد، سلوکی که به مدد آنچه گمان می‌رفت شیوه‌ای پالوده‌تر برای زندگی و افق‌های فرهنگی بسیط‌تر باشد، امکان‌پذیر شده بود.

تفاوت در ثروت و سبک زندگی عظیم بود؛ {در انگلستان} نجیب‌زاده‌ای بزرگ می‌توانست ده هزار پوند در سال، شوالیه‌ای موفق ۸۰۰ پوند در سال و کارگری تهیدست ۱۰ پوند در سال درآمد داشته باشند. اما نردبان اجتماعی با دقت در سراسر طول خود درجه‌بندی شده بود و بیش از هر کشور دیگر اروپایی که ساختار طبقاتی متحجر و پله‌های نردبان از هم جدا شده بودند، میزان معینی از تحرک اجتماعی می‌توانست در پله‌های نزدیک به هم رخ دهد. با این‌که اندیشه‌ورزی روشن‌نگری افق‌های فکری و فرهنگی زمانه را گشوده بود، زندگی برای بسیاری هنوز فلاکت‌بار شمرده می‌شد. چنانکه خبرنگار نورث‌هامپتون مرکوری در سال ۱۷۳۹ نوشته بود: «هرگز پارچه‌ی توری و گلدوزی‌شده را بر پشت مردان شیک پوش نمی‌بینم اما فکرم به انگشتان تهیدستی معطوف می‌شود که آن را درست کرده است... املاک بزرگ و زمین‌های پهناور ما بدون کار آنان به چه درد می‌خورد؟

با این همه، پایه‌های بیش از پیش اقتصادی مناسبات اجتماعی، معیارهای جدیدی از مصرف را برای بسیاری ممکن ساخت که برای یک نسل پیش‌تر تصورناپذیر بود، حتی

همین معیارها به طور یک‌دست برای همه حاصل نشد. جمعیت و مناطق شهری افزایش یافت. جمعیت انگلستان از ۹/۴ میلیون نفر در سال ۱۷۰۱ به ۱۰/۵ میلیون نفر در سال ۱۷۵۱ و ۱۶ میلیون نفر در سال ۱۸۰۱ افزایش یافت و جمعیتی که در مناطق شهری زندگی می‌کردند به نحو شاخصی زیاد شدند. لندن سرآمد بود اما منچستر، لیورپول، بیرمنگام، بریستول، لیدز، گلاسکو، ادین‌بورو و دوبلین نیز همگی مناطق در حال رشدی بودند. رشد شهری با توسعه‌ی خانه‌های آجری تراس‌دار، مربوط به عصر جورج (دوران سلطنت جورج اول، دوم و سوم ۱۷۱۴-۱۸۳۰ همراه بود که سبکی سالم‌تر و جادارتر از زندگی را برای بسیاری رواج داد. بهبود آبراهه‌ها و جاده‌ها، راه نفوذ فرهنگی کلان‌شهرها را در مناطق دیگر گشود و زیرساختارهای حیاتی را برای شکوفایی پیوندهای تجاری بین شهرهای به سرعت در حال رشد فراهم آورد. زمان مسافرت‌های زمینی کاهش یافت: سفر از ادین‌بورو به لندن از ۲۵۶ ساعت در سال ۱۷۰۰ به ۶۰ ساعت در سال ۱۸۰۰ تقلیل پیدا کرد و در همین دوره سفر از بث به لندن از ۵۰ ساعت به ۱۶ ساعت کاهش یافت.

بهبود ارتباط به معنای آن بود که مردم و اجناس می‌توانستند آسانتر جابجا شوند؛ به همین ترتیب، مدهای روز و سلیقه‌های مصرف‌کننده نیز به آسانی انتقال می‌یافت. سده‌ی هجدهم از سوی پاره‌ای مورخان دوره‌ی «زایش جامعه‌ی مصرفی» تشخیص داده شده است، چرا که چشم‌هم‌چشمی اجتماعی خود را در آگاهی از مدهای به سرعت‌گذرای لباس و لوازم‌خانه نشان می‌داد. اگرچه پاره‌ای از کارخانه‌داران دقت می‌کردند تا حمایت سلطنت و اشرافیت را برای ارتقاء صلاحیت‌های مرسوم کالاهای خود کسب کنند، بازارهای مصرف‌کننده‌ای که به این‌گونه توسعه می‌یافتند، اساساً عامه‌پسند بودند و نه از لحاظ اجتماعی منحصر به فرد. رشد مغازه‌ها و تبلیغات در روزنامه‌ها امکان داد تا مدهای جدید به سرعت از لندن به شهرستان‌ها انتقال یابند و به این‌گونه در ایجاد نخستین بازار ملی پوشاک و لوازم‌خانه سهم داشت.

این تغییرات را نیز بازدیدکنندگان از انگلستان مورد توجه قرار داده‌اند که بالحنی موافق آن را با کشورهای اروپایی مقایسه می‌کردند. به نظر می‌رسید که مردم معمولی لباس بهتری می‌پوشیدند، بهتر می‌خوردند و مسکن بهتری از دهقانان بومی در کشورهای دیگر داشتند. چنانکه مفسری اهل ناتینگهام در اواسط سده مشاهده کرده بود، کالاهای وارداتی مانند چای، قهوه، شکلات و شکر، دیگر اجناس گران‌قیمت و تجملی که مخصوص افرادی معین باشد، تلقی نمی‌شد بلکه به رژیم غذایی ملت وارد شده بود: «... نه تنها مسافران ملاک و پول‌دار پیوسته می‌نوشند بلکه تقریباً هر آدمی صبح‌ها چایی می‌نوشد... و حتی یک زن رختشور عادی نیز فکر می‌کند که اگر صبح‌ها چای ننوشد و نان سفید کره‌دار نخورد صبحانه نخورده

است!» سرگرمی‌ها، موسیقی و تئاتر نیز تجاری شد و در دسترس مخاطبان روبه‌رشد قرار گرفت و این با خود گسترش شمار پارک‌های تفریحی، قهوه‌خانه‌ها و پیاله‌فروشی‌ها را همراه آورد. مثلاً، در اواسط سده، در سال ۱۷۴۹، ۱۲۰۰۰ نفر، هر کدام دو شیلینگ و ۶ پنی پرداختند تا موسیقی «فایورکز میوزیک» اثر هندل را در وکس‌هال لندن گوش کنند، و در واپسین دهه‌ی سده، هنگامی که هایدن به لندن آمده بود، سالن‌های کنسرت از انبوه مشتاقان و علاقه‌مندان باسوادِ موسیقی لبریز شده بود.

بسیاری از اقتصاددان‌ها و مورخان اقتصادی در تلاش برای ارزیابی گستره‌ی «مدرنیزه‌شدن» اقتصاد به تغییرات در ساختار تولید نیز نگاه می‌کنند؛ در این مورد می‌کوشند تا اهمیت نسبی کشاورزی و صنعت را به عنوان منابع اشتغال و تولید نهایی ارزیابی کنند. عموماً گمان می‌رود که اقتصادی «پیشامدرن» اقتصادی است که کشاورزی در آن مهم‌تر از صنعت است، در حالی که اقتصاد «مدرن» اقتصادی است که صنعت از کشاورزی مهم‌تر شمرده می‌شود. این یک قاعده‌ی سردستی و تجربی است که نظام‌های اقتصادی بنا به مشخصه‌های ویژه‌ی خود تکامل می‌یابند اما همین قاعده می‌تواند نقطه آغاز سودمندی باشد.

یکی از ویژگی‌های چشمگیرِ فعالیت فزاینده‌ی اقتصادی، درست تا پایان سده‌ی هجدهم، این است که نه بر تغییرات عمده در فناوری متکی بود و نه بر بازسازی مانده‌ی نیروی کار در کارخانه‌ها، یعنی ویژگی‌های تغییری که سرشت‌نشان انقلاب صنعتی سده‌ی نوزدهم است. همانطور که پورتر در اینجا توصیف می‌کند، تغییر به‌طور کلی خرد و تدریجی بود: صنعت کاربر و مهارت‌بر بود و عمدتاً بر واحدهای کاری خانواده تکیه داشت. این نظام با عملکرد خود بر پایه‌ی سرمایه-تولید اندک، در سرمایه صرفه‌جویی می‌کرد و در مقابل تغییرات پیش‌بینی‌ناپذیر تقاضا انعطاف‌پذیر بود. با گشایش بازار داخلی و بازار بین‌المللی، صرفه‌جویی در مقیاس تدریجاً (در فعالیت اقتصادی) گنجانده و انبوهی از بهبودهای ناچیز امکان‌پذیر شد؛ به‌طور خاص، تکامل آبراهه‌ها و نظام بزرگ‌راه‌های عوارضی بیانگر سرمایه‌گذاری چشمگیری در حمل و نقل بود که هزینه‌های حمل و نقل را کاهش داد و تخصصی‌شدن منطقه‌ای را تسهیل کرد. اما وجود غول‌های صنعتی بیشتر امری استثنا شمرده می‌شدند تا قاعده، و اغلب آن‌ها با قراردادهای دفاعی بزرگ دولتی با هم پیوند داشتند (چنانکه امروز هم چنین است). بعدها، به ویژه طی دهه‌ی ۱۷۸۰ و پس از آن که صنعت پنبه‌ی لانکشاير در نتیجه‌ی تکامل فنی ریسندگی و بافندگی گسترش یافت و صنایع پنبه به مهم‌ترین صنعت در انگلستان تبدیل شد، این وضعیت تغییر کرد. بعدها، در سده‌ی نوزدهم، تولید کارخانه‌ای و نیروی کار کارخانه‌ای به عنوان ویژگی‌های تولید صنعتی اهمیت بیشتری

یافت، اما، حتی در این مرحله نیز، تغییرات تدریجی و بسیاری از کارگران هنوز پیشه‌ور بودند تا کاربران کارخانه‌ای که ماشین‌آلات فناوری جدید را هدایت می‌کنند. بی‌گمان، در جریان سده‌ی هجدهم، تولید کاربر باقی مانده بود و عمدتاً بر کارخانگی و کارگاه‌های کوچک تکیه داشت. صنایع عمده در سده‌ی هجدهم، صنایع سنتی مانند پشم‌ریسی، چرم و ساختمان بود، گرچه در اواخر قرن پنبه عقب‌افتادگی خود را جبران کرد. محصولات تولیدشده عمدتاً برای مصرف شخصی تولید می‌شدند؛ محصولاتمانند منسوجات و پارچه، پارچه‌های چرمی و ظروف سفالی، دیگ و قابلمه و محصولات صنف «اسباب‌بازی» فروشی بیرمگام مانند دکمه، سگک، جواهرات و طیف وسیعی از خرت و پرت و وسایل کوچک.

اگر بخواهیم تصویری سراسری از تغییرات ساختاری در اقتصاد، مثلاً بین کشاورزی و صنایع تولیدی، داشته باشیم، لازم است رهیافتی کمی اقتباس کنیم. در اقتصادی از این دست نباید انتظار داشته باشیم که افزایش سالانه در تولید صنعتی بسیار زیاد باشد یا احتمالاً نباید انتظار داشته باشیم که چنین افزایش‌هایی بیش از تولیدات کشاورزی باشند.

در دوره‌ی ۱۷۶۰-۱۸۰۰، عملکرد بخش‌های مختلف تفاوت شاخصی پیدا کرده است. اگرچه کشاورزی از صنعت و تجارت عقب افتاده بود، اما سالانه با آهنگی کمتر از ۵/۰ درصد در دوره‌ی اولیه رشد می‌کرد. ریشه‌ی این بهبود در کارآیی کشاورزی به سده‌ی پیش از آن برمی‌گردد که ناشی از بهبود زراعت و دامداری، اتخاذ رهیافتی تجاری‌تر به سازمان کشاورزی و علاقه‌ای عمیق به کاربرد فنون علمی در کشاورزی بود. اما در دوره‌ی بعدی رشد کشاورزی آشکارا از رشد صنعت و تجارت عقب می‌افتد و هر کدام از آن‌ها یک درصد در سال جلو می‌افتند؛ در اینجا آشکارا صنعت با آهنگ رشد سالانه ۱/۸۱ درصد پیش‌تاز است. اهمیت این تغییرات را همچنین می‌توان برحسب ساختار تولید طی سده‌ی هجدهم دید. تاکنون آمارها حاکی از اقتصادی هستند که هنوز بر آن مهر ویژگی‌های سنتی خورده است و بخش کوچک و مدرن تولیدی، یک بخش بزرگ کشاورزی و یک بخش بزرگ خدمات محلی دارد. تدقیق نحوه‌ی تقسیم اشتغال در این بخش‌ها دشوار است، چرا که بخش بیشتر اشتغال شامل ترکیب عناصری بیش از یک بخش هستند؛ مثلاً، هنگامی که خانواده واحد تولید بود، خدمتکار محلی کارگر کشاورزی و نیز کار دستیار صنعتگر را انجام می‌داد. کشاورزی و صنعت/تجارت در سده‌ی هجدهم اهمیت یافتند. در دوره‌ی اولیه‌ی سده، تولید کشاورزی سرآمد بود: حدود ۴۰ درصد از تولید ملی مربوط به آن بود، در حالی که صنعت و تجارت در مجموع حدود یک سوم از تولید ملی را شامل می‌شدند. در اواخر سده،

جایگاه آن‌ها برعکس می‌شود، کشاورزی در یک سوم از تولید ملی و صنعت و تجارت در ۴۰ درصد از آن نقش داشتند. در ابتدای این دوره، اقتصاد عمدتاً کشاورزی بود، گرچه این به معنای آن نیست که راکد باقی مانده بود. در اواخر این دوره بخش کشاورزی نسبت به صنعت/تجارت سهم کمتری در کل تولید داشت، و آهنگ رشد آن نیز از بخش صنعتی عقب افتاده بود.

با گذشت سده‌ی نوزدهم، این روندها شاخص‌تر شد. در اواخر سده‌ی نوزدهم، سهم کشاورزی ۱۰ درصد کاهش یافت و سهم ترکیبی صنعت و تجارت حدود دو سوم تولید ملی را شامل می‌شد. نسبت سهم کشاورزی، صنعت و تجارت وجه مشخصه‌ای است که اغلب گمان می‌رود سرشت‌نشان اقتصاد «مدرن» شمرده می‌شود؛ بیشتر مشاغل و تولید اقتصاد مدرن ناشی از صنعت و تجارت است، که بیش از پیش در سطحی بین‌المللی سازماندهی می‌شوند. این همان الگوی نظام‌های اقتصادی مانند انگلستان، ایالات متحد آمریکا و بسیاری از جوامع سرمایه‌داری صنعتی و پیشرفته، دست‌کم تا اواسط سده‌ی بیستم، است؛ و مدلی است که بر آن اقتصاد «مدرن» نام نهاده‌اند. با این همه از آن زمان به بعد، اندازه‌ی بخش صنعتی در بسیاری از کشورها کوچک‌تر شده و اندازه‌ی بخش خدمات به نحو چشمگیری رشد کرده است. تجارت در شرایط بین‌المللی موضوعی به شدت رقابتی بود که در آن قدرت کامل دولت‌های رقیب برای تقویت اقتصاد ملی به کار گرفته می‌شد. این مبارزه برای مواد خام و کالاهای مناطق حاره و نیز برای بازارها و انجام معاملاتی که در خدمت آن‌ها بود، نقش مرکزی در مناسبات بین‌المللی داشت... هر جنگ در این دوره در اساس جنگ تجاری بود... انگلستان سال‌های طولانی مشوق تجارت با متحدان پیشین خود مانند پرتغال و هلند بود و تجارت با دشمنان پیشین خود مانند فرانسه و اسپانیا را مانع می‌شد. این امر به نظام پیچیده‌ای از تعرفه‌های وارداتی برای جلوگیری از واردات (به ویژه در مورد اقلام «تجملی»)، اعطای جایزه‌های صادراتی برای ارتقاء صادرات و اعمال انحصارات استعماری برای ایجاد توازنی مطلوب در تجارت مستعمرات با کشور مادر انجامید. چنین نظامی به معنای آن بود که ثروتمندان انگلیسی با مشروب پورت (وارداتی از پرتغال) مست می‌شدند و نه با کلاره (از فرانسه) و بانوان آرزومند ابریشم داخلی حمایت‌شده را می‌پوشیدند و نه ابریشم فرانسه، و محصولات مستعمراتی مانند چای و شکر به هسته‌ی اصلی رژیم غذایی ملی که پیش‌تر دیدیم تبدیل شد.

به این‌گونه، چنانکه دیدیم دولت نقش فعالی در حفظ منافع انگلستان در داخل برعهده داشت. در سال‌های عادی، هزینه‌های دولت تقریباً ۵ درصد از کل هزینه‌های ملی را شامل

می‌شد، اما در سال‌های غیرعادی که زمان جنگ بود، این هزینه‌ها می‌توانست به ۱۰ تا ۱۴ درصد هزینه‌های ملی افزایش یابد. با وجود نقش فعال دولت در پیگیری منافع بین‌المللی، اولویت‌های زمانه عموماً متوجه‌ی محدودیت‌های دولتی کمتر در داخل بود، اگرچه این امر مانع از تشکیل کارتل‌ها نشد، به ویژه هنگامی که تولیدکنندگان آن را به نفع خود می‌دانستند. هنگامی که از نزدیک به سده‌ی هجدهم نگاه می‌کنیم، به نظر می‌رسد که به یک موجودیت اقتصادی نایکنواخت‌تری تبدیل می‌شود، تا حدی مانند یک نقاشی امپرسیونیستی که از نزدیک بررسی شود. کشاورزی در اوایل سده مسلط بود اما با گذشت این سده، صنعت و تجارت رفته رفته جای آن را گرفتند. اگرچه کل سده به معنایی اقتصادی فعال‌تر به نظر می‌رسید، اما تا دوره‌ی بعدی تولید صنعتی هنوز به شتابی از آن خود دست نیافته بود؛ حتی در این دوره نیز رواج فناوری جدید آهسته و ناموزون بود. توصیفات مربوط به نقاط عطف چشمگیر در دهه‌ی ۱۷۸۰ که سرشت‌نشان تحقیقات اولیه بوده، اکنون به نظر می‌رسد درباره‌ی این وضعیت مبالغه کرده و تحقیقات تاریخی اخیر بیشتر گرایش به تأکید بر این موضوع دارند که شتاب در رشد، چه در سده‌ی هجدهم و چه در سده‌ی نوزدهم، یک امر تدریجی بوده است. تولید هنوز عمدتاً بر پایه‌ی خانواده سازماندهی می‌شد و هنگامی که سده‌ی جدید جای سده‌ی قبلی را گرفت، نظام کارخانه‌ای فقط تا حدی جایگزین آن شده بود.

با این همه، تأکید بر ماهیت کند و تدریجی تغییرات اقتصادی با تشخیص تغییرات ساختاری در سده‌ی نوزدهم که طی آن کشاورزی آهسته‌آهسته تحت‌الشعاع صنعت و تجارت قرار گرفت سازگار است، فرایندی از تغییر که به نظر می‌رسد در اواخر سده‌ی نوزدهم کامل شده باشد. این ساختار، با وجود تنوع نظام‌های اقتصادی، الگویی برای جامعه‌ی صنعتی مدرن بود، اما همین الگوی تولید خود نیز از لحاظ تاریخی شکلی موقتی برای نظام‌های اقتصادی پیشرفته مانند انگلستان شمرده می‌شد.

پنداشت بنیادین اقتصاددانان پیشین عصر آدم اسمیت این بود که نیروی محرک اقتصادی منافع فردی است. از همین رو خدمت یگانه‌ی اقتصاد سیاسی را شرح و بسط یک نظام اقتصادی خودانگیخته می‌دانستند که با نیروی خود به پیش رانده می‌شود و حرکت‌هایش از قانون‌های خاص اقتصادی شکل می‌گیرد. شرح چنین سازوکاری در امور انسان‌ها که مداخله‌ی کسی را بر نمی‌تابد نوآوری مهمی در تفکر انسان شمرده می‌شد و می‌توان آن را به

نوعی جانشین تفکری دانست که متکی بر حق طبیعی بود، یعنی سامانه‌ای از قوانین و که طبیعی و جهان‌شمول شمرده می‌شد. به عبارت دیگر حقوقی که گفته می‌شد اشخاص بر پایه‌ی طبیعت خود دارند بدون اینکه مشروط به توافق با دیگران، وجود نهادهای سیاسی و قضایی یا قوانین و سنت‌ها باشد. بنابراین حقوق طبیعی به هر انسان در هر زمان و هر مکانی تعلق می‌گیرد. اما آنچه در اصل آزادی طبیعی اسمیت به عنوان یکی از بنیانگذاران اقتصاد سیاسی کلاسیک تازه بود، این بود که گویی از کنش متقابل و آزادانه میان افراد آشوبی پدید نمی‌آید بلکه نظامی شکل می‌گیرد که به حکم منطق تعیین شده است یعنی چنان نظامی که خردورزانه می‌تواند بازنمایی شود.

در آن زمان از نظام طبیعی بسیار سخن به میان آورده می‌شد اما درونمایه‌ی واقعی آن این بود که «بگذارند هر کس مادامی که قواعد عدالت را پاس می‌دارند بدانگونه که خود می‌خواهد نفع خود را دنبال کند و هم کار و هم کوشش و هم سرمایه‌اش را به آزادانه‌ترین رقابت با همگان خود درآورد. خصوصیت دیگر این مکتب این بود که طرح‌ریزی خط‌مشی دلمشغولی عمده‌ی آنان بود. دغدغه‌ای که هم مقدم بر نظام اقتصادی بود و هم به دنبال این اندیشه‌ها ظهور کرد. مثلاً فیزیوکرات‌ها دغدغه‌ی دگرگونی خط‌مشی‌های سنتی دولت را نسبت به پیشه و مالیات‌ستانی داشت و با همین غایت مفهوم نظام اقتصادی را مطرح کردند. آنان دغدغه‌ی کمتری نسبت به طبیعت و انگیزه‌ی انسان داشتند و نگاه‌شان معطوف به نظم و ترتیب روابط بازرگانی یا به گفته‌ی خودشان فیزیولوژی جامعه‌ی اقتصادی بود که روال و قواعدی از آن خود دارد. به گفته‌ی رونالد میک «فیزیوکرات‌ها فرض‌شان این بود که نظام مبادله‌ی بازار مطابق قانون‌های اقتصادی مستقل از اراده‌ی بشر عمل می‌کند و این قانون‌ها را در پرتو خرد می‌توان کشف کرد. این قانون‌ها بر شکل و حرکت نظام اقتصادی و بنابراین بر شکل و حرکت نظام اجتماعی حاکم هستند.» ویژگی و رویکرد خاص فیزیوکرات‌ها این بود که به اهمیت تعیین‌کننده‌ی محصول خالص پی برده بودند و این را قطب دیدگاه اندیشه‌ی خود می‌دانستند. آنان معتقد بودند که از کار تولیدی فقط در کشاورزی است که مازاد خالص حاصل می‌شود. گواه حرف‌شان نیز این بود که طبقه‌ی مالک زمین زندگیش از طریق بهره‌ی زمین با همان رانت ارضی می‌گذرد و اعتقاد داشتند که غیر از فعالیت کشاورزی، در سایر رشته‌های فعالیت اقتصادی، محصولات ساخته بشر مولد نیست و چیزی بیش از خود آن را عاید نمی‌کند. از همین جا این موضوع مطرح شد که فعالیت کشاورزی منبع آن مازادی است که دولت و اشرافیت هر دو به آن وابسته هستند. پس هر قید و بندی که بر آن فعالیت وارد شود محکوم و برای جامعه زیانبار است مانند محدود کردن دادوستد، بستن مالیات سنگین بر

کشارزان و پیشه‌وران؛ زیرا اینها سرچشمه‌ی آن بخش‌های سرمایه و سرمایه‌گذاری اولیه روی زمین و تجهیزات و سرمایه‌ی در گردش که گستره‌ی فعالیت تولیدی به آنها وابسته است را می‌خشکاند. اما بر چنین تصویری پنداشت دیگری افزوده شد که جدید بود: اگر منافع فردی میدان عمل بیابد به نفع جامعه است و این هم نتیجه‌ی جادوی رقابت است که در یک جامعه‌ی بسامان هر کس برای دیگری کار می‌کند، حتی اگر فکر کند برای خودش کار می‌کند. در این استدلال اثبات منطقی نیست بلکه استناد به اصول هم‌نواپی اقتصادی می‌شود که گویی خداوند به جهان بخشیده است.

یکی از معروف‌ترین آثار سده‌ی هجدهم کتاب پژوهشی درباره‌ی ماهیت و علل ثروت ملل اثر آدام اسمیت است. این نخستین کتاب آدام اسمیت نبود، هرچند کتابی است که اکنون به خاطر آن به یاد سپرده شده است. در ۱۷۵۹، هنگامی که هنوز به عنوان استاد فلسفه‌ی اخلاق در دانشگاه گلاسکو کار می‌کرد، کتاب *تئوری‌های احساسات اخلاقی* را منتشر کرد و این کتاب شهرت او را به عنوان متفکر و فیلسوفی مهم تثبیت کرد. به این‌گونه، اسمیت بر پایه‌ی شهرتی که کسب کرده بود، از مقام دانشگاهی‌اش در سال ۱۷۶۴ استعفا و به عنوان معلم سرخانه‌ی نجیب‌زاده‌ی جوان اسکاتلندی، دوک بوکلوچ، به فرانسه و سوییس مسافرت کرد. آوازه‌ی اسمیت تا آن حد بود که به گرمی مورد استقبال فیلسوفان قرار گرفت و از فعالیت‌های دوستانه و فکری سالن‌های پارسی آن زمان بهره‌مند شد. پس از بازگشت از سفرهای خود، حقوق بازنشستگی چشمگیری دریافت کرد و همین او را قادر ساخت تا زمان زیادی را به کار بر کتاب *ثروت ملل* اختصاص دهد که سرانجام در سال ۱۷۷۶، یعنی سالی که مستعمره‌نشین‌های آمریکای شمالی استقلال خود را به دست آوردند، انتشار یافت.

استاد معروف اسکاتلندی که مورد استقبال محافل نخبه‌ی فلسفی فرانسه قرار گرفته بود، با نگارش این کتاب در آستانه‌ی انقلاب صنعتی به نظر می‌رسید که مظهر شیوه‌های جدید و روشن‌نگرانه‌ی اندیشه‌ورزی درباره‌ی اقتصاد است. پورتر در شرح خود درباره‌ی تاریخ اجتماعی سده‌ی هجدهم، به آدام اسمیت به عنوان «کاهن ارشد سرمایه‌داری» اشاره می‌کند و صاحب‌نظری درباره‌ی آدام اسمیت می‌نویسد که: «*ثروت ملل* به عنوان ایدئولوژی سرمایه‌داری لیبرالی آغازین اقتباس شد و معروفیت آن شاید تا حدی ناشی از سازگاری آن با پیش‌داوری‌های اقتصادی و سیاسی بورژوازی نوظهور و تا حدی نیز ناشی از شایستگی‌های ذاتی آن به عنوان اثری دانش‌پژوهانه باشد». به این‌گونه، بسیاری از مفسران کتاب *ثروت ملل*

را پیش‌گویی اقتصاد سرمایه‌داری خوانده‌اند؛ به نظر می‌رسید که ثروت ملل کتابی است در مدح و ستایش فواید اقتصاد بازار تنظیم‌ناشده و سودجو، آن هم در زمانی که مناسبات بازار تجاری بیش از پیش اهمیت می‌یافت.

بنا به این نظر درباره‌ی ثروت ملل، تحلیل «دست نامرئی» هسته‌ی مرکزی آن است، سازوکاری که به مدد آن فعالیت‌های اقتصادی افراد سودجو منجر به بزرگ‌ترین خیر و منفعت اقتصادی برای جامعه در کل می‌شود. چنانکه اسمیت درباره‌ی افراد سودجو می‌گوید: «آنان} ... با هدایت این صنعت به شیوه‌ای که ممکن است محصول آن بالاترین ارزش را داشته باشد، فقط منافع خویش را مدنظر دارند و در این مورد همچون بسیاری موارد با دست نامرئی هدایت می‌شوند تا هدفی را پیش ببرند که به هیچ‌وجه قصد نداشته‌اند». اگرچه هر فرد دنبال منفعت خویش است، اما این بحث مطرح می‌شود که اثر سراسری آن پیشبرد منافع کل جامعه است. در اینجا گمان می‌رود که هسته‌ی مرکزی پیام ثروت ملل این است که بین فعالیت‌های افراد سودجو و خیر عمومی کل جامعه هماهنگی بنیادی منافع وجود دارد. بقیه‌ی این بخش سه جنبه‌ی نوشته‌های آدام اسمیت را که به عنوان اجزای یکپارچه‌ی دیدگاه دست نامرئی شهرت یافته‌اند بررسی خواهد کرد. {این سه جنبه عبارتند از:} بازار رقابتی؛ تقسیم کار؛ و تعقیب منافع شخصی. این بخش همچنین به‌طور بسیار خلاصه‌ای این موضوع را بررسی می‌کند که علم اقتصاد پس از آدام اسمیت چگونه تکامل یافت.

گمان می‌رود اسمیت با تأکید بر اهمیت سودورزی و منافع شخصی به نفع تجارت آزاد و علیه دخالت دولت در اقتصاد استدلال کرده است. سازوکار بازار از طریق تخصیص کالاها و منابع از طریق کنش متقابل و آزاد عرضه و تقاضا عمل می‌کند، و کالاها نیز فقط زمانی تولید می‌شوند که گمان می‌رود سودآورند. در این وضعیت، هم نالازم و هم بی‌ثمر است که دولت نقش اقتصادی فعالی داشته باشد. از نظر اقتصاددانان بعدی به نظر می‌رسید که تحلیل اسمیت از بازارهای رقابتی و تشکیل «قیمت بازار» بیانگر اوج دقت تحلیلی است. این تحلیل هسته تحلیل تخصیص اسمیت را ارائه و نشان می‌دهد که چگونه منابع در اقتصاد سرمایه‌داری توسط کارکرد سازوکار قیمت تخصیص داده می‌شود.

این نکات در فرایز از ثروت ملل آمده است:

قیمت بازار هر کالای خاص بنا به نسبت بین مقداری که عملاً به بازار آورده می‌شود و تقاضای کسانی که مایل به پرداخت قیمت طبیعی آن کالا، یا کل ارزش اجاره، کار و سودی هستند که باید پرداخت شود تا آن کالا به آنجا آورده شود، تنظیم می‌شود.

می‌توان چنین افرادی را متقاضیان مؤثر و تقاضای آن‌ها را تقاضای مؤثر نامید؛ زیرا کفایت که آوردن کالا به بازار مؤثر واقع شود. تقاضای مؤثر با تقاضای مطلق متفاوت است. مرد بسیار فقیری ممکن است به تعبیری تقاضای کالسه‌ی شش‌اسبه داشته باشد؛ او شاید این کالسه را بخواهد اما تقاضای او تقاضای مؤثری نیست زیرا این کالا را هرگز نمی‌توان به بازار آورد تا این تقاضا را برآورده کند.

هنگامی که مقداری از هر کالا، که به بازار آورده شده است، پایین‌تر از تقاضای مؤثر قرار می‌گیرد، تمامی کسانی که مایل به پرداخت کل ارزش اجاره، مزد و سود هستند، که باید پرداخت شود تا آن کالا به آنجا آورده شود، نمی‌توانند به آن مقداری که از آن کالا می‌خواهند دست یابند. در عوض، برخی از آن‌ها که همه‌ی آن کالا را در مجموع می‌خواهند مایلند بیش‌تر بپردازند. بی‌درنگ رقابتی بین آن‌ها آغاز می‌شود و قیمت بازار کم یا بیش بالاتر از قیمت طبیعی قرار می‌گیرد که بنا به بزرگی کمبود کالا یا ثروت یا تجمل توجیه‌ناپذیر رقبا، اشتیاق برای رقابت کم و بیش برانگیخته می‌شود. در میان رقابتی که ثروت و تجمل یکسانی دارند، کمبودی واحد معمولاً کم و بیش اشتیاق به رقابت را ایجاد می‌کند، بنا به این که دستیابی به آن کالا کم و بیش برای آن‌ها اهمیت داشته باشد. از این روست که قیمت مایحتاجات زندگی در دوران محاصره‌ی یک شهر یا قحطی گزاف است.

هنگامی که مقدار کالای آورده شده به بازار از تقاضای مؤثر فراتر می‌رود، تمام آن نمی‌تواند به کسانی فروخته شود که مایلند تمام ارزش اجاره، مزد و سود را که باید پرداخت شود تا آن کالا به آنجا آورده شود، بپردازند. بخشی از آن باید به کسانی فروخته شود که مایلند کمتر بپردازند، و قیمت پایینی که آن‌ها برای آن می‌پردازند باید قیمت کل کالا را کاهش دهد. قیمت بازار کم و بیش پایین‌تر از قیمت طبیعی قرار می‌گیرد، بنا به این که بزرگی فزونی کالا کم و بیش رقابت بین فروشندگان را افزایش می‌دهد یا بنا به این که کم و بیش برای آن‌ها مهم باشد که بی‌درنگ از آن کالا خلاص شوند. همین فزونی در واردات مواد فاسدشدنی سبب رقابتی بیشتر می‌شود تا فزونی کالاهای بادوام؛ مثلاً در فروش پرتغال {رقابت بیشتری} از فروش آهن کهنه {در می‌گیرد}.

هنگامی که کمیت آورده شده به بازار برای تأمین تقاضای مؤثر کافی، و بیشتر، نباشد، طبعاً قیمت بازار یا دقیقاً برابر یا تقریباً برابر با قیمت طبیعی می‌شود.

کل مقدار کالای در دسترس می‌تواند به این قیمت داده شود و نمی‌تواند برای قیمت

بیشتری در اختیار گذاشته شود. رقابت بین فروشندگان متفاوت همه‌ی آن‌ها را ناگزیر می‌کند تا این قیمت را بپذیرند اما مجبور نمی‌شوند کم‌تر از آن را بپذیرند.

اسمیت در این فراز نشان می‌دهد که چگونه قیمت رقابتی بازار به تفاوت بین عرضه و تقاضا پاسخگوست. اگر تقاضا بیشتر از عرضه باشد، آنگاه قیمت بازار افزایش خواهد یافت، و اگر تقاضا کمتر از عرضه باشد آنگاه قیمت بازار کاهش می‌یابد. در درازمدت، نتیجه این است که قیمت بازار نهایتاً در سطح قیمت طبیعی تثبیت خواهد شد؛ به بیان دیگر، در سطح هزینه‌های تولید، حتی اگر کمبودها و مازادهای کوتاه‌مدت قیمت بازار را به بالاتر یا پایین‌تر از آن سوق دهد.

نفوذ تحلیل بازار رقابتی به نحو چشمگیری فراگیر بوده است. مفهوم دست‌نامرئی دست‌اندرکار بازار رقابتی پایه‌ای قدرتمند را برای استدلال‌های سده نوزدهمی آزادی اقتصادی (laissez-faire) فراهم آورد، یعنی این اخطار که حکومت باید «کاری به کار» اقتصاد نداشته باشد. بنا به این نظر، بازار رقابتی سرمایه‌داری منافع شخصی طبیعی هر فرد را به گونه‌ای مهار می‌کند که رفاه کل جامعه ارتقا می‌یابد. در ادامه‌ی این استدلال گفته می‌شود که اگر افراد را به حال خود رها کنند تا سود خود را بجویند، سودمندترین نتیجه را به همراه خواهد داشت.

پیامد تلویحی اقتصادی این استدلال به نفع سرمایه‌داری آزاد با استنتاج سیاسی آشکاری منطبق است. هنگامی که بازار رقابتی، فارغ از بار محدودیت‌ها، سعادت و رفاه فردی و ملی را ارتقا بخشد، دولت از هر نوع مسئولیتی در هدایت موضوعات اقتصادی افراد خصوصی رها می‌شود و فقط زیرساختارهای پایه‌ای نظم حقوقی، حمایت از مالکیت خصوصی -محور اصلی نظام- و دفاع خارجی را برعهده خواهد گرفت. این امر پذیرفته شده بود که لازم خواهد بود تا پاره‌ای اقدامات لازم دولتی در مورد برخی اقلام انجام شود که به نحو رضایت‌بخشی از طریق بازار تامین نمی‌شوند. این موارد را گاهی کالاهای عمومی می‌نامند -کالاهایی مانند آموزش، حمل و نقل و خدمات بهداشتی. با این که این کالاهای حیاتی هستند اما هنگامی که به بازار آزاد سپرده می‌شوند، در کمیتی کافی برای همه کسانی که به آن‌ها نیاز دارند فراهم نمی‌شوند، از این رو مدرن‌ترین اقتصادها روش‌های جایگزینی را برای اقداماتی که نیاز به دخالت دولت یا سازمان‌های اجتماعی دارند طرح‌ریزی کرده‌اند. علاوه بر این، آزادی‌های سیاسی مرتبط با تک‌تک شهروندان اکنون به عنوان بخش و قسمتی از مجموعه‌ی گسترده‌تر آزادی‌هایی شمرده می‌شوند که با استفاده از مالکیت خصوصی و

مشارکت در بازار رقابتی پیوند دارد. به نظر می‌رسد که این نظر به طرق بسیار نیز از اعقاب مستقیم نوشته‌های جان لاک است که بنا به آن پاره‌ای از آزادی‌ها و حقوق معین در خدمت مالکیت خصوصی، حقوقی «طبیعی» هستند که هر فردی دارد و دولت بدون اعمال بی‌عدالتی نمی‌تواند به آن‌ها تجاوز کند.

پیامدهای این نظر که «اقتصاد» سازوکاری خودتنظیم‌کننده است و مستقل از دولت عمل می‌کند، برای تکامل بعدی تئوری اقتصادی تعیین‌کننده بود. مفاهیم قدیمی تر اقتصاد به عنوان جنبه‌ای از قدرت سیاسی دولت حاکی بود که دست هدایتگر دولت‌مرد برای رفاه اقتصادی دولت ضروری بوده است. اما مفهوم دست نامرئی اسمیت به نظر می‌رسد که دولتمرد را بنا به تعبیری اقتصادی زائد می‌کند. در نوشته‌های اولیه‌ی مرکانتیلیسم، دولتمرد کارکردهای حیاتی را برای اقتصاد انجام می‌داده، جهت آن را کنترل و توازن مطلوبی را در تجارت حفظ می‌کرده است. به همین ترتیب، به نظر می‌رسد که مفاهیم پدرسالارانه‌ی تکلیف اخلاقی دولت در جهت تضمین عرضه‌ی فراوان خواروبار برای مردم، در پرتو این تکیه‌ی جدید به اقدامات بازار نیز منسوخ شده باشد. نظر جدید بازار اقتصادی به عنوان تنظیم‌کننده‌ی اقتصادی به این معنا بود که فعالیت‌های اقتصادی می‌تواند مستقل از نقش حکومت به شیوه‌ای مفهوم‌بندی شود که پیش از ثروت ملل امکان‌پذیر نبوده است. درک جدید از اقتصاد به این گونه تکامل یافت، درکی که امکان داد تا «اقتصاد» چون حیطة یا عرصه‌ای مجزا از زندگی اجتماعی تلقی شود که عمدتاً از قدرت سیاسی و مسئولیت‌های اخلاقی دولت متمایز است.

با شتاب گرفتن فرایند صنعتی‌شدن در سده‌ی نوزدهم و برجستگی تغییرات اجتماعی و اقتصادی، مسئله‌ی نقش دولت مبرم‌تر شد. تحلیل جدید اقتصاد که از این قرائت از ثروت ملل سرچشمه گرفته بود، تحلیلی بود که دولت را عمدتاً خارج از سپهر عمده‌ی عملیات اقتصادی قرار می‌داد، و این پیامدهای عظیمی برای نقش بالفعل دولت در دوران طغیان‌های اجتماعی داشت. این بحث مطرح است که دولت همیشه فعالانه‌تر از آنچه عقیده‌ی رسمی زمانه می‌کوشید یا تشخیص می‌داد، در اقتصاد سده‌ی نوزدهم دخالت داشت اما دیدگاه‌های مسلط درباره‌ی نقش محدود اقتصادی حکومت اثری فراگیر بر افکار عمومی انگلستان می‌گذاشت. به این دلیل است که، چنانکه دیدیم، کمپل می‌توانست استدلال کند که نفوذ ثروت ملل نه تنها از شایستگی‌های ذاتی آن به عنوان یک کار پژوهشی بلکه همچنین ناشی از محبوبیت آن به عنوان «ایدئولوژی سرمایه‌داری لیبرالی آغازین» بوده است. و این تاثیرات سیاسی هنوز هم پژواک‌های قدرتمندی در واپسین دهه‌های سده‌ی بیستم دارد که شماری از

حکومت‌های اروپای غربی و شرقی در مجموعه‌ای از جداسازی‌ها از اقتصادهای ملی دخالت داشته‌اند. در انگلستان، حکومت‌های محافظه‌کار از سال ۱۹۷۹ به اجرای مجموعه‌ای اقدامات با هدف کاهش دخالت و مسئولیت دولت در عملکرد سراسر اقتصادی کشور پرداخته‌اند.

امتیازات اقتصادی ناشی از «تقسیم کار» عرصه‌ی دیگری است که به نظر می‌رسد ثروت ملل بنا به آن نبض آینده را محکم در دست گرفته است. اسمیت استدلال می‌کند که تقسیم کار افزایش عظیمی را در بهره‌وری کار در کشورهای که به گفته‌ی وی «متمول» هستند، امکان‌پذیر ساخته است. این تقسیم کار دو جنبه دارد. یکم، بین حرفه‌های متفاوت تقسیم کار وجود دارد. دوم، در تولید یک کالا تقسیم کار وجود دارد؛ در اینجا، اسمیت سوزن‌سازی را مثال می‌زند که عملیات به هیجده فعالیت جداگانه تقسیم شده است. این بخش از ثروت ملل بسیار معروف است و تقسیم کار را شرح می‌دهد.

۱. اسمیت در این گزیده استدلال می‌کند که بزرگ‌ترین بهبودها در نیروهای مولد کار نتیجه‌ی تقسیم کار بوده است و صفحاتی را به توصیف این مطلب می‌پردازد که چگونه تقسیم کار در صنعتی پیش‌پاافتاده مانند سوزن‌سازی انجام می‌شود. او به هجده عملیات مجزا از هم یا بیشتر در این صنعت اشاره و استدلال می‌کند که تقسیم کار تولید فرد را از یک تا بیست سوزن در روز به حدود ۴۸۰۰ سوزن در روز افزایش می‌دهد. اسمیت از عوامل خاصی نام می‌برد که سبب افزایش تولید می‌شود: چیره‌دستی فزاینده‌ای که از تکرار وظیفه‌ای ساده ناشی می‌شود؛ صرفه‌جویی در زمان که در هنگام دست به دست شدن کار از یکی به دیگری هدر می‌شود؛ و اختراع ماشین‌های تخصصی که گمان می‌رود این تقسیم کار بسته به آن‌ها کمک کنند.

۲. تاثیر این تقسیم کار بر دامنه و کیفیت کالاها حیرت‌انگیز است. پیامد تقسیم کار جهانی این است که حتی «پیشه‌ور عادی یا کارگر روزمزد در کشوری متمدن و توسعه‌یافته» به گستره‌ی وسیعی از کالاهایی دسترسی دارد که محصول کار هزاران کارگر دیگر است. به این گونه، حتی یک کارگر عادی نیز تقسیم کار جهانی و گسترده را برای تامین اجناس مصرفی اصلی‌اش امری بدیهی می‌داند. اسمیت استدلال می‌کند که نتیجه‌ی تقسیم کار برای سطح زندگی کلی کارگر این است که اگرچه ممکن است تفاوت سبک زندگی کارگر با سبک زندگی ثروتمند کشورش زیاد باشد، احتمالاً کمتر از تفاوت بین سطح مادی او و سطح مادی فلان «شاه آفریقایی، ارباب مطلق زندگی و آزادی‌های ده هزار وحشی برهنه» است. نکته‌ای که در

اینجا باید مورد توجه قرار داد این است که اسمیت استدلال می‌کند حتی کارگر روزمرد دون پایه نادانسته در تقسیم کار جهانی ذینفع است.

۳. گستره‌ای اجرای عملی این تقسیم کار در هر جامعه‌ای به گستره‌ی بازار وابسته است. مثلاً یک باربر نمی‌تواند در یک دهکده شغلی بیابد و در خانه‌ها و دهکده‌های پرت و کوچک، هر دهقانی باید قصاب، نانوا و آبجوساز خانواده‌اش باشد. در فصل سوم ثروت ملل اسمیت آن امکانات تولیدی را تشخیص می‌دهد که راه‌گشای حرکت به مراکز بزرگ‌تر شهری و بهبود حمل و نقل و ارتباطات شدند. استدلال اسمیت همچنین مهمات قدرتمندی را برای گشودن بازارها در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی در اختیار می‌گذارد، چراکه هر چه بازار بزرگ‌تر باشد امکانات برای افزایش تقسیم کار و بهبودهای بیشتر در بارآوری افزایش می‌یابد.

به این ترتیب، این بخش از ثروت ملل، دیدگاهی را در نوشته‌های اسمیت نشان می‌دهند که از تجارت با جهت‌گیری بازار که در زمانه‌اش رایج بود دفاع می‌کند و همچنین نشانه‌ای از رویدادهای بعدی انقلاب صنعتی است. فرازهای مربوط به بازار رقابتی این را بدیهی می‌داند که هر فرد از دارایی خویش برای منافع فردی خود استفاده کند؛ در این مورد، اسمیت کاملاً از رهیافت عمومی سده‌ی هجدهم پیروی می‌کند و اهمیت چشمگیری را برای حق فرد در استفاده از دارایی شخصی خود قائل است. در حقیقت، از نظر اسمیت، یکی از برتری‌های اجتماعی جامعه‌ی تجاری این است که جایگزینی مناسبات قدیمی‌تر بندگی و وابستگی با مناسبات پولی، به آزادی بیشتر برای همگان، از جمله درجه‌بندی کمتر جامعه، انجامید؛ اما توجه داشته باشید که این استقلال بر پایه‌ی منافع شخصی تعمیم‌یافته‌ی استوار بود.

اسمیت در ثروت ملل منافع شخصی را در بستر نیاز به پس‌انداز و افزایش دست‌مایه‌ی سرمایه برای گسترش تولید مورد بحث قرار می‌دهد. همچنین بحث خویش را درباره‌ی جاه‌طلبی و منافع شخصی، در بستر شرح خود از فلسفه‌ی اخلاق در *تئوری احساسات اخلاقی* اش، که در ۱۷۵۹ انتشار یافت اما کمی پیش از مرگش در سال ۱۷۹۰ به طور گسترده مورد تجدیدنظر قرار داد، انجام می‌دهد. منافع شخصی در *ثروت ملل*، به صورت محدودتری از لحاظ اثرات اقتصادی آن بحث شده است.

در این گزیده اسمیت استدلال می‌کند که جاه‌طلبی متکی بر این دلخواست فرد است که دیگران او را تأیید کنند. اسمیت در ادامه می‌گوید که نه آسودگی بلکه خودبینی است که مردم

را وامی دارد تا خواستار بهتر شدن شرایط خود شوند. اسمیت می‌گوید: «مشاهده شدن، مورد توجه قرار گرفتن و با همدردی، خرسندی و تایید مورد دقت بودن، همگی امتیازاتی هستند که می‌توانیم بگوییم از آن نشأت می‌گیرند. خودبینی یا لذت‌طلبی، و نه آسودگی، است که ما را جلب می‌کند.» استدلال اسمیت این است که کسب ثروت یا تجملات به خاطر خودشان نیست که مردم را جلب می‌کند بلکه تاثیراتی که تملک این اقلام بر سایر مردم می‌گذارد جاذب است. به این دلیل، مصرف فاحش ثروتمندان است که آن‌ها را برجسته می‌کند و توجه و تایید سایر مردم را به همراه دارد. اسمیت در اینجا از دیدگاه اقتصادی به موضوعی اشاره می‌کند که اقتصاددانان مدرن آن را «کالاهای جایگاهی» می‌نامند؛ به بیان دیگر، کالاهایی که بنا به تعریف نمی‌توانند در تملک شمار بزرگی از مردم قرار بگیرند بدون این که چیزی از جاذبه‌ی خود را از دست بدهند. به این‌گونه، تحلیل اسمیت از جاه‌طلبی انسان محدود به بُعد اقتصادی آن نیست. وی استدلال می‌کند که افراد اغلب به دلیل خود کالاهای مادی در جستجوی آن‌ها نیستند، بلکه به دلیل ارج و احترام اجتماعی است که فکر می‌کنند با چنین ثروتی به دست می‌آید. به این معنا، چنین کالاهایی هدفی در خود نیستند بلکه وسیله‌ای به رسیدن به یک هدف یعنی تایید اجتماعی هستند.

نوشته‌های آدام اسمیت درباره‌ی اقتصاد فقط یک بخش از علائق فکری‌اش را تشکیل می‌داد. این علائق شامل فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی حقوق، تاریخ، علم، سخنوری و مطالعه‌ی خوش‌نویسی بوده است. با این همه، با وجود جامعیت علائق اسمیت، جدایی بین نوشته‌های او درباره‌ی فلسفه‌ی اخلاق (در *تئوری احساسات اخلاقی*) و نوشته‌هایش درباره‌ی اقتصاد (در *ثروت ملل*) الگویی را برای نگارش اقتصادی شکل داد که از آن زمان به اتخاذ رهیافتی علمی در تحلیل اقتصادی علاقه‌مند بوده است و نه به رهیافتی اخلاقی یا اجتماعی. این جدایی با این نظر تقویت شده است که *ثروت ملل* را می‌توان مستقل از سایر آثار اسمیت خواند و نمونه‌ای از رهیافت روشن‌نگرانه‌ی جدید به مطالعه‌ی عقلانی و علمی جامعه است. همچنین پیشینه‌ای معروف برای تخصصی شدن اقتصاد به عنوان رشته‌ای به دست داده است که سرشت‌نشان آن به‌ظاهر رهیافتی علمی به موضوعات اقتصادی است و نه رهیافت اخلاقی.

تحلیل آدام اسمیت توسط نویسندگان دیگر طی سده نوزدهم تکامل داده شد، اگرچه بسیاری از نوشته‌های بعدی رهیافت محدودتری را به اقتصاد اتخاذ کردند که در آن‌ها بُعد تاریخی و

اخلاقی کنار گذاشته بود.

یکی از نویسندگان دیوید ریکاردو (۱۷۷۲-۱۸۲۳) اقتصاددان بود. وی رهیافتی انتزاعی تر را در مورد موضوعات اقتصادی اتخاذ کرد و به ویژه به پالوده کردن آنچه بارقه‌ی تئوری کار بر مبنای ارزش در ثروت ملل می‌دانست توجه نشان داد. ریکاردو با تکامل تئوری کار بر مبنای ارزش در کتابش با عنوان *درباره‌ی اصول اقتصاد سیاسی و مالیات بندی* (۱۸۱۷)، موضوع توزیع درآمد بین سه طبقه‌ی اصلی جامعه (زمین‌داران، سرمایه‌داران و کارگران) را به محور مرکزی تحلیلش از رابطه‌ی اجاره، سود و مزد تبدیل ساخت.

در کتاب ریکاردو ما شاهد نظریه‌ی یکپارچه‌ی برای ارزش و رانت ارزی شاهدیم که وجوه یا اجزای آن با دقت ریاضی اثبات شده است. بین سال‌های ۱۸۰۹ و ۱۸۱۱ دلبستگی ریکاردو به مسائل اقتصادی عمدتاً متوجه پول قیمت و رابطه‌ی نرخ ارز بود. دیدگاه‌های او در این باره به همراه انتقاد او بر خط مشی بانک مرکزی انگلستان در زمان جنگ با ناپلئون شکل گرفت. بانک انگلستان مسئول زیاده روی در نشر اسکناس شناخته می‌شد و افزایش ارزش برابری طلا نسبت به اسکناس با کاهش نرخ برابری لیره استرلینگ در هامبورگ آمستردام و سایر مراکز معاملات مالی اروپا به این تورم اسکناس نسبت داده می‌شد. به همراه این بحث‌ها بر سر قیمت طلا برحسب لیره استرلینگ اجزای رساله‌ی ریکاردو با عنوان نظریه‌ی مقداری پول انتشار یافت. رساله‌ی دیگر وی در سال ۱۸۱۵ درباره رانت تفاضلی زمین است که از آن پس نظریه‌ی ریکاردویی رانت ارزی نامیده شده است. اما تئوری سود ریکاردو در ساختار نظری وی نقش تعیین کننده‌ای داشت. در گذار از شکل ابتدایی نظریه سود، ریکاردو پی می‌برد که باید نظریه سود خود را برحسب یک نظریه‌ی تکامل یافته‌ی ارزش بیان کند. ریکاردو با استفاده از نظریه‌ی کار پایه‌ی ارزش، کار را کمیت مشترکی می‌داند که در بیان محصولات، مزدها و مازاد جانشین عنصر مادی می‌شود. آنگاه سود می‌توانست چنین به تصور در آید که آن مازاد، یا تفاوت بازمانده‌ی کل مقدار کار سالانه پس از کسر مقدار کار سالانه لازم برای تولید مایه‌ی معیشت خود نیروی کار است. به زبان کتاب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات ستانی، سود بستگی دارد به مقدار نسبی کار سالانه‌ی کشور... که به نگهداری کارگران اختصاص می‌یابد. ریکاردو در بخش آغازین فصل ارزش کتاب خود می‌گوید ارزش هر کالا یا هر مقدار کالایی که با آن مبادله می‌شود تابع مقدار نسبی کار لازم برای تولید آن است نه تابع مزد کم و زیادی که برای آن کار داده می‌شود.

آشکارا پیداست که به این طریق نظریه‌ی اسمیت به استنتاجی بی معنا می‌رسد زیرا اسمیت معتقد بود هرگاه یکی از اجزای تشکیل دهنده قیمت کالا به هر دلیلی افزایش یابد چه

به دلیل افزایش معاش چه به دلیل عملکرد عرضه و تقاضا، ارزش همه چیز دیگر همزمان افزایش می‌یابد. در این صورت این سوال مطرح می‌شود همه ارزش‌ها بر حسب چه چیز افزایش می‌یابد؟ اگر بر حسب پول است پس این به معنای کاهش ارزش پول است زیرا وقتی بگوئیم قیمت کالایی بالا رفته مثل این است که بگوئیم ارزش نسبی پول پایین آمده است.

اما با بودن مقیاس پول-کالایی تنها چنین کاهشی دو حالت دارد یا باید هزینه‌ی تولید خود کالای پولی کاهش یابد یا هزینه عموم کالاها افزایش یابد. ریکاردو نشان می‌دهد افزایش مزدها علت افزایش قیمت کالاها نیست به عبارتی قیمت هر کالا یا هر گروه از کالاها افزایش نمی‌یابد مگر آنکه برای تولید آن کار بیشتری در مقایسه با مقدار کار لازم به عمل آید. هنگامی که ریکاردو به نوشتن فصل ارزش در کتاب معروف خود آغاز کرد، آدام اسمیت را نکوهش می‌کند که در تعیین معیار ارزش مقدار کار لازم برای تولید یک کالا را از مقدار کار در اختیار گرفتنی به ازای آن کالا بازشناخته است. به عبارتی مقدار نسبی کار لازم در تولید آن کالا، ارزشش را تعیین می‌کند نه اجرتی که برای آن کار داده می‌شود.

آنگاه بر سر مثال مشهور آدام اسمیت درباره بیدستر و آهو می‌رود که می‌گوید: اگر معمولاً برای کشتن یک بیدستر دو برابر کاری که برای کشتن یک آهو لازم است ف لازم آید طبعاً یک بیدستر باید با دو آهو مبادله شود یا به دو آهو بیارزد. و با تصدیق آن اعلام می‌دارد که (این مثال توضیح دهنده‌ی همان اصلی است که خود آدام اسمیت بیان کرده است، یعنی) اینکه کار کار بنیاد واقعی ارزش مبادله همه چیزهاست و این به عقیده ریکاردو آمیزه‌ای است به بالاترین درجه اهمیت در اقتصاد سیاسی و اسمیت را نکوهش می‌کند که چرا پس از آوردن اصلی چنین و با اهمیت سخن از این گفته که کمی و زیادی ارزش نه از مقدار کار صرف شده در تولید هر شی که از مقدار کاری است که بتوان با آن شی در بازار به دست آورد. پس در جای دیگری ریکاردو برخلاف نظر اسمیت معتقد است که افزایش مزدها بدون آنکه مقدار کار لازم برای تولید کالا افزایش یافته باشد به افزایش عمومی قیمت‌ها نخواهد انجامید بلکه به کاهش سودها می‌رسد.

دغدغه دیگر ریکاردو مسئله توزیع یا سهم درآمد در اقتصاد سیاسی است. مقولات درآمد او انتخابی دلخواسته و مجرد نبود بلکه در تناظر با سه طبقه عمده جامعه چنانکه او و سایر اقتصاددانان زمانش می‌دیدند انتخاب شده است. در این بررسی وی راه آدام اسمیت را پیش می‌گیرد. می‌نویسد: محصول زمین میان سه طبقه جامعه تقسیم می‌شودش مالک زمین، مالک اندوخته یا سرمایه لازم برای کشت آن و کارگرانی که زمین با کار و کوشش آنها کشت می‌شود. آنچه ریکاردو از افزایش و کاهش این سهم‌ها مدنظر داشت، افزایش و کاهش

ارزش واقعی برحسب مقدار کار لازم برای تولید سهم مورد نظر بود و نه لزوماً برحسب مقدار محصول تشکیل دهنده سهم مورد نظر. این بحث به طور کامل در جلد سوم کاپیتال تحت عنوان فرمول سه گانه مورد بررسی قرار گرفته است.

درباره جایگاه نظریه جمعیت مالتوس در دستگاه نظریه ریکاردو بحث‌های فراوانی وجود دارد، در واقع ریکاردو این بحث‌ها را به تمامی پذیرفته بود و با این نظریه ریکاردو به یک تئوری عرضه‌ای مزدها مجهز شد. براساس این نظریه مزدها یعنی قیمت بازار یا قیمت جاری کار می‌باید با قیمت طبیعی کار سازگار شود و در تعریف قیمت طبیعی کار می‌گوید چنان قیمتی است که گذران زندگی کارگران را با ادامه نسل خویش بدون افزایش و کاهش ممکن سازد یعنی می‌گوید قیمت کار تابع هزینه تولیدش است و هزینه تولید به معنای سطحی از مزدهاست که برای حفظ جمعیتی از کارگران کافی باشد یا به عبارتی برای حفظ جمعیتی که همواره همدوش انباشت سرمایه رشد کند. البته مقصود او معاش بخورونمیر خام و طبیعی نبود بلکه عادات و رسوم و آنچه طبق معمول در هر زمان و مکان طبیعی است، دخالت دارد. در نقل قولی معروف می‌گوید: قیمت طبیعی کار را ف تا برحسب خوراک و ضروریات هم ف به این معنا نباید گرفت که مطلقاً ثابت و همیشه یکسان است؛ چه در یک کشور از زمانی به زمان دیگر متغیر، و از کشوری به کشور دیگر هم بسیار متفاوت است و اساساً به عادات و رسوم مردم بستگی دارد. کارگر انگلیسی مزد خود را کمتر از نرخ طبیعی اش و بس نابسندگی برای نگهداشت خانواده خواهد شمرد اگر نتواند با آن خوراکی به جز سیب زمینی بخرد و در جایی بهتر از کلبه گلی زندگی کند؛ ولی همین اندک مایه‌های زیست طبیعی در کشورهایی که زندگی بشر کم‌بها باشد و نیازهای او آسان برآورده شود، بسنده به شمار می‌آید.»

در سال‌های پس از مرگ ریکاردو بر حجم انتقادات از آموزه‌های او افزوده شد و هنوز دهه‌ی ۱۸۲۰ به پایان نرسیده بود که از سوی اقتصاددانان ضد ریکاردویی تقریباً همه‌ی نظریه‌های او درباره‌ی ارزش، رانت ارضی و سود نامعتبر شناخته شد. عمده‌ترین حملات معطوف به نظریه‌های ارزش و سود او بود. یکی از دلایل این حملات این بود که اکثر اقتصاددانان می‌دانستند که نویسندگان رادیکال چه استفاده‌های رادیکالی از نظرات او می‌کنند. این دسته معروف به سوسیالیست‌های ریکاردویی بودند. دسته مخالف عمدتاً از اقتصاددانان محافظه‌کاری نامیده می‌شد که به گفته مارکس نمایندگان اقتصاد عامیانه محسوب می‌شدند و در بهترین حالت مدافع وضع موجود تلقی می‌شدند که آموزه‌های ریکاردو به

ویژه کار را خاستگاه ثروت شمردن خطایی شرربار و بنیادین در قلب نظام ریکاردو می دانستند. اینان پیشینان و پیشگامان کتاب سرمایه کارل مارکس بودند.